

حکایت غریب پنهان شدن سعید

خوش خیال بد اقبال

نوشته

امیل حبیبی

ترجمه

سید عطاءالله مجاهد رانی

انتشارات امید ایران



۱۳۹۴

سرشناسه: حبیبی، امیل، ۱۹۲۱-۱۹۹۶ م. Habibi, Imil

عنوان قرارداد: الوقائع الغربيه في اختفاء سعيد ابى النحس المتشائل، فارسی

عنوان و نام پدیدآور: خوش خیال بد اقبال / نوشته امیل حبیبی؛ ترجمه سید عطاء الله مهاجرانی

مشخصات نشر: تهران: امید ایرانیان، ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری: ۲۱۳ ص.

شابک: 978-964-8978-07-0

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس

موضوع: داستانهای عربی - فلسطین - قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده: مهاجرانی، عطاء الله، ۱۳۳۳ - ، مترجم

شناسه افزوده: امید ایرانیان

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷ ۹۲ م/ب ۴۸۵۸ PIR

رده‌بندی دیویی: ۸۹۲/۷۳۶

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۳۸۷۸۶

انتشارات امید ایرانیان



خوش خیال بد اقبال

نوشته امیل حبیبی

ترجمه دکتر سید عطاء الله مهاجرانی

چاپ اول: ۱۳۹۴ - شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۰۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۹۷۸-۰۷-۰

ISBN: 978-964-8978-07-0

<http://omid-iranian.ir>

info@omid-iranian.ir

مقدمه مترجم

امیل حبیبی، نویسنده و رمان‌نویس بزرگ فلسطینی، در کشور ما شناخته شده نیست. اما جایی که می‌دانم هیچ کتابی از او به فارسی ترجمه نشده است. امیل حبیبی زندگی بی‌گفتی داشته است. این زندگی در رمان «المتشائل»^۱ بازتاب یافته است. واژه متشائل ساخته و پرداخته اوست. از ترکیب دو واژه‌ی متشائم (بدبین) + سائل (خوش‌بین) این واژه را ساخته است. در بندی‌نجم کتاب اول در این باره توضیح داده است. چند روزی فکر می‌کردم که در برابر این واژه، چه واژه‌ی مناسب فارسی را می‌توان یافت یا ساخت؟ در زبان‌های اروپایی که کتاب حبیبی به اکثر آن زبان‌ها ترجمه

۱. متنی که برای ترجمه کتاب انتخاب کرده‌ام، با مشخصات زیر است:

امیل حبیبی، الوقائع الغریبه فی اختفاء سعید ابی النحس، المتشائل. دار الشروق للنشر و التوزیع، امان، اردن، ۲۰۰۶. در ترجمه متن عربی‌گاه به ترجمه انگلیسی با مشخصات زیر نگاه کرده‌ام:

The Secret Life of Saeed

The pessimist

By: Emile Habiby

Translated by Salm K Jayyusi and Trevor Le Gassick

Interlink Books, Northampton, 3002

شده است، مثل زبان عربی؛ واژه‌سازی به آسانی صورت می‌گیرد. به عنوان نمونه در زبان انگلیسی از واژه‌ی «Pessoptimist» استفاده کرده‌اند. در زبان فارسی؛ خانم کبیری واژه‌ی «خوبدبین» را در گزارشی، درباره اجرای نمایشنامه و فیلم درباره‌ی حبیبی به کار برده‌اند. حافظ هم سابقه این چنین واژه‌سازی را دارد:

آن تلخوش که صوفی‌ام‌الخبائش خواند

اشهی لنا و احلی من قبلۃ العذارا

برخی تلخوش را تلفیقی از تلخ و خوش به معنی شیرین و گوارا دانسته‌اند.

عطار هم ترکیب «بینای نابینا» را به کار برده است. همچنان در جستجو بودم، تا با ترکیب «خوش خیال بد اقبال» رسیدم. به گمانم این ترکیب به مقصود نزدیکتر است. در زبان کوچه هم ما واژه‌ی ترکیبی «نجبای اراذل» را داریم. در واقع کسره‌ی اضافی بار مفهوم جدید را بر دوش می‌کشد.

دشواری زبان فارسی در همین محدوده، اتن نمی‌ماند. به دلیل آن که ما ضمیرهای مؤنث و مذکر، خطاب مؤنث و مذکر، اسم فاعل و مفعول و صفات و... به شکل اختصاصی برای زنان و مردان داریم. ترجمه، نیازمند توضیح بیشتر است. آنچه در زبان عربی با نشانه بیان می‌شود، در زبان فارسی بایستی با واژه توضیح داده شود.

امیل حبیبی در ابتدای رمان خود شعری از سمیع القاسم، شاعر بزرگ فلسطین نقل کرده است. به این عبارت شعر دقت کنید:

واتن ایتها الممرضات و عاملات النسیج!

شما ای پرستاران و کارگران بافندگی!

در این ترجمه مشخص نیست که مخاطبان چه جنسیتی دارند.

درحالی که شعر به روشنی خطاب به پرستاران و کارگران زن سروده شده است. این کاستی چشمگیری در زبان فارسی است. چالش با اهمیتی در پیش روی مترجم؛ که ظروف متناسب واژه‌ها را در اختیار ندارد. با همه‌ی این احوال نمی‌توان از ترجمه‌ی رمان‌های بزرگ و تأثیرگذار به زبان فارسی چشم پوشید. دیگر زبان‌ها نیز گاه محدودیت‌های خود را دارند. نمونه‌ها و نشانه‌هایی از این محدودیت در زبان انگلیسی در برابر واژگان و بی‌فایده‌ی مثل «پیر» را می‌توان بارها در ترجمه گرانسنگ نیکلسون از مثنوی دید. با چنین دستمایه‌ای «المتشائل» امیل حبیبی را ترجمه کردم. نخست به زبانی حبیبی و سرانجام او اشاره‌ای می‌کنم. و نیز به اهمیت رمان مثنوی. در ترجمه؛ مواردی را که نیاز به توضیح دارد به عنوان یادداشت مترجم آورده‌ام.



امیل حبیبی در حیفا در تاریخ ۱۹ ماه اوت سال ۱۹۲۱ متولد شد و در سوم ماه می ۱۹۹۶ پس از ۷۵ سال زندگی درگذشت. حیفا از زمره زیباترین شهرهای فلسطین است. اصلاً واژه حیفا یا با تلفظ عبری‌اش «یافا» یعنی زیبا.

ناصر خسرو در مورد زیبایی حیفا نوشته است:

«به دیهی رسیدیم که آن را حیفا می‌گفتند و تا رسیده‌ی دیه در راه ریگ فراوان بود. از آن‌که زرگران در عجم بکار دارند و ریگ‌ساز می‌گویند، و این دیه حیفا بر لب دریاست و آنجا نخلستان و اشجار بسیار دارند. آنجا کشتی‌سازان بودند و آن کشتی‌های دریای را آنجا جودی می‌گفتند.»

پروه و حیفا در زندگی و نیز در رمان المتشائل نقش برجسته‌ای دارند. گویی حبیبی هویت خود را با سرزمین مادری‌اش آمیخته و انفکاک ناپذیر می‌داند. حبیبی وصیت کرده بود وقتی درگذشت، بر سنگ مزارش

بنویسند: «باق فی حیفا»، که نوشتند. در حیفا باقی ماند. و حیفا را در یک تابلو درخشان سرشار از رنج، رنگی ابدی بخشید. مثل نقش ریگ‌های حیفا در سفرنامه‌ی ناصر خسرو. مثل:

ریگ آموی و درشتی‌های او زیر پایم پرنیان آید همی!
این دنیای شگفت‌انگیز کلمه است، که امیل حبیبی را به دنبال خود کشاند و او هویت خویش را در دنیای کلمه می‌جوید.

امیل در یک خانواده عرب فلسطینی مسیحی پروتستان متولد شد. در جوانی و جوانی کمونیست بود و دنیای آرمانی خود را در کمونیسم جستجو می‌کرد. اما در همان روزگاران نیز جادوی کلمه او را به سوی خود کشانید. محمد درویش شاعر بزرگ فلسطینی در سال ۱۹۸۱ نشریه‌ای ادبی، با نام «الدریمل» در بیان منتشر کرد. شماره نخست کرمل مصاحبه‌ای خواندنی با امیل حبیبی در د. د. حمود درویش و الیاس خوری با حبیبی درباره آثارش سخن گفتند. در آنجا حبیبی اشاره می‌کند که در سال ۱۹۴۶ سردبیر نشریه‌ای بود. است به نام «مهماز». در آن نشریه داستان‌های کوتاه می‌نوشت. است. حبیبی وقت آن مجموعه آثارش منتشر شد، فقط سه داستان کوتاه در آن مجموعه درج کرد.

بوابة مندلباوم در سال ۱۹۵۴ منتشر شد.

النورية در سال ۱۹۶۳ منتشر شد.

مرثية السلطعون در سال ۱۹۶۷ منتشر شد.

همین داستان‌ها در شکل‌گیری داستان کوتاه فلسطینی نقشی تعیین‌کننده داشت.

فخری صالح مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه فلسطینی را با عنوان: «مختارات من القصة الفلسطينية» منتشر کرده است. در مقدمه این کتاب به تأثیر امیل حبیبی اشاره شده است. در داستان‌های کوتاه حبیبی

می‌توان ریشه‌ها و جوانه‌های شاهکار او یعنی رمان‌های متشائل را به‌روشنی دید.

داستان دربان مندلباوم، داستان دربان ساده‌ی عامی و بیسواد است که از مفهوم وطن جز خاطراتش تصویر دیگری ندارد و نمی‌شناسد. وطن برای او تجربه‌ی زیسته است. وطن صدای شیرفروشی است که پیش از طلوع آفتاب صدایش در کوچه می‌پیچد؛ وطن صدای طنین زنگ ماشین نفت فریزر است؛ وطن صدای سرفه شوهر مسلول است؛ وطن شب عروسی پیرهای اوست. انگار خاطره به وطن مفهوم می‌بخشد و نیز به انسان هویت می‌دهد. این همان چیزی است که تو به یاد می‌آوری. این مضمون در داستان «ورق سحر» می‌شود. تلاش تو برای یادآوری در حقیقت تحقق مفهوم وطن در ذهن زندگی است. این یادآوری کار آسانی نیست؛ تو با قدرت و سلطه روی روی، که همواره می‌خواهد خاطرات تو را ویران کند.

بلوغ و درخشش این مضمون در «متشائل» مشاهده می‌شود. هرچند در «شش‌گانه‌ی شش روزه»^۱ و نیز نمایان‌نامه «لکع بن لکع» همین مضمون دیده می‌شود. این مضمون دست از سر جایی به‌یمن ندارد؛ او که نمی‌تواند از خود بگریزد! از این رو در سال ۱۹۷۲ از کنیسه اسرائیل استعفا می‌دهد و تمام وقت خود را صرف ادبیات می‌کند. او می‌خواهد در سرزمین مادری‌اش بماند. این ماندن آسان نیست؛ رنجی که او در نگارش آثارش پدید آورده است، داستان مقاومت اوست. مقاومت پیروز! ماندگاری کلمه؛ به قول شیطان در رمان «مرشد و مارگریتا» دست‌نوشته نمی‌سوزد؛ به تعبیر فردوسی:

«که از باد و باران نیابد گزند.»

حبیبی برای بیان داستان خود، از سویی از شیوه داستانی هزار و یک شب بهره می‌گیرد. علاوه بر آن نقش «کاندید» ولتر، به ویژه طنز غریب ولتر در این رمان دیده می‌شود. المتشائل مرکب از ۴۵ قسمت است که در قالب سه کتاب تنظیم شده است. شیوه تنظیم رمان را می‌توان گونه‌ای آرابسک در ادبیات نامید. همان نقوش پیچاپیچ موج‌هایی که باز و بسته می‌شوند؛ سر در پی هم می‌نهند. خط‌هایی که برهم می‌غلطند و در برابر دیگران قرار نمی‌یابند. مثل اسلیمی که بورکهارت آن را آرابسک می‌خاند. «سر بنه آنجا که باده خورده‌ای!» رمان مثل تاک است؛ مثل خوش‌انگو دانه‌ها برهم و کنار هم و گاه در امتداد هم چیده شده‌اند.

دو زمان در رمان جای‌ست؛ زمانی که راوی در ظرف آن روایت می‌کند و زمان نامه‌های سعید ابونحس! که ما را همراه با رخدادها به دهه سوم و چهارم قرن بیستم می‌کشد و نیز نامه‌های بعدی. و زمانی که ما رمان را می‌خوانیم. رمان مثل غنچه‌ای در ذهن ما شکفته می‌شود. ما را رها نمی‌کند. سعید ابونحس شخصیت غریبی است که در اندرون ما زندگی می‌کند.

چند سال پیش غسان الامام داستان‌نویس مصری نامه‌ای نوشت و سرنوشت فلسطینی‌ها و مذاکرات صلح را با سرنوشت سعید ابونحس سنجید. یعنی شخصیت سعید زنده است. در فلسطین در عمق و دودک فلسطینی، می‌توان نشانه‌ای از سعید را یافت. البته رمان افق بلندتری را در پیش روی دارد. انسان شرقی و بلکه هر انسانی، این دویارگی را در جان خویش دارد.

میان‌گریه می‌خندم که چون شمع اندرین مجلس

زبان آتشینم هست لیکن در نمی‌گیرد!

المتشائل زبان آتشینی ست که در گرفته است. رنج‌های سنگین و غربت غریب جان امیل حبیبی در معماری با شکوه رمان ثبت شده است. ابراهیم جادالله نویسنده مصری می‌گوید: «وقتی رمان حبیبی را می‌خوانی؛ در همان موقعیتی که او می‌خندد، بغضت می‌ترکد و اشک امانت نمی‌دهد.»

سال گذشته در مراسمی که برای بزرگداشت او برگزار شده بود، دکتر رویه‌ی لایمان گفت: «بارها او را می‌دیدم. در ساحل حیفا بین طنطوره و رأس الناقوره قدم می‌زد؛ با او حرف می‌زدم. او خودش سعید ابونحس بود!» در همه پانزده سال‌های عضویت در حزب کمونیست و مسئولیت‌های حزبی، چیزی بر کفش نمانده بود. از عضویت بیست‌ساله‌اش در کنسره هیچ کدام آرزو رسیده بود؟ گسستن او از حزب و کنیسه، او را ماندگار کرد. در سال ۱۹۹۰ سازمان آزادی‌بخش فلسطین نشان قدس^۱ را به او داد و در سال ۱۹۸۲ ولت اسرائیل نشان خلاقیات ادبی. این نشان انتقادهای بسیاری را علیه حبیبی برانگیخت. در پاسخ گفت: جایزه‌اش را در اختیار سازمان «المقاسد الاسلامیه» می‌گذارد تا صرف التیام مجروحان انتفاضه شود. اما در پس این سخنان، او همان سعید ابونحس بود. با همان دو پارگی جان و هویت ویران‌شده. وسط قساوتی تاریخی؛ که نمونه‌ها و نشانه‌های آن را حبیبی در رمانش ثبت کرده است؛ ثبت ابدی.
